# اندرز خسرو قبادان

متن پهلوی با ترجمه و حواشی

و

فرهنگ پهلوی

محمد کیوان پور
مکری

کارمند پیوستهٔ انجمن ایرانشناسی



تاریخ انتشار دیماه ۱۳۲۶ شمسی برابر ۲۵۵۹ مادی

تهران چاپخانهٔ پاکتچی

# آثار مؤلف

۱- ماد ۱ ص ۳۲ تهران شهریور ماه ۱۳۲٤ خورشیدی

۲- ماد ۲ ص ۵۰ . تهران دی‌ماه ۱۳۲٤ خورشیدی

۳- نغمه‌های جوانی ص ی + ٦۰ (نظم و نثر) تهران خردادماه ۱۳۲٦ خورشیدی

٤- نامهای پرندگان در لهجه‌های کردی ص ٦ + ۱۵۵
پنجمین نشریهٔ انجمن ایرانشناسی تهران تیرماه ۱۳۲٦ خورشیدی

۵ - اندرز خسرو قبادان (متن پهلوی با مقدمه و ترجمه و حواشی و فرهنگ)

محل فروش کتابفروشی دانش (خیابان سعدی روبروی شرکت بیمه)
کتابفروشی ابن سینا

---

## آثار دیگر مؤلف که آماده برای چاپ است

۱- نوشت فریان (متن پهلوی با ترجمه و حواشی و فرهنگ)

۲- تاریخ ادبیات زبان پهلوی

۳- عشایر کردستان

٤- نامهای شهرها و دیه‌های کردستان (مستخرج از فرهنگ کردی مؤلف)

۵- گورانیها و بیدیها (غلاة کرد)

بگفته خود پیداست که اندرز جمشید، پادشاه داستانی پیشدادیان و اندرز اوشنر (Aoshnara) وزیر کیکاوس، پادشاه داستانی کیانیان و اندرز سئن (٤) که در سده‌ی زمان او صد سال پس از وخشور زرتشت زاده شده، بعدها بنام این بزرگان خوانده شده‌اند ناگزیر اندرز خسرو کواتان هم بخسرو انوشیروان (۵۳۱-۵۷۸ میلادی) پسر قباد که بداد گستری معروف است نسبت داده شده است. تعیین تاریخ این اندرزنامه‌ها، چنانکه تعیین تاریخ تدوین پندنامه‌ها دشوار است. اندرزنامه‌ها و پندنامه‌های پهلوی که امروزه در دست داریم بخوبی میرساند که در روزگار ساسانیان اینگونه نوشتهای اخلاقی در ادبیات پهلوی بسیار رواج داشته بحسب اتفاق برخی از آنها از دستبرد حوادث جهان رهایی یافته بما رسیده و از برخی دیگر فقط اسمی تحریف شده بما رسیده است چنانکه در فهرست ابن الندیم بنام آنها برمیخوریم

پس از سپری شدن روزگار ساسانیان و سرکار آمدن عربها، این اندرزها و پندها در ادبیات عرب راه یافته، نمود آن را در بسیاری از آثار نویسندگان ایرانی و تازی می بینیم (۵) چون مرور زمان نام گویندگان آنها را از یادها زدوده بود، آنها را بنام برخی از فیلسوفان معروف یونان خوانده اند و بسا هم گفتارهای این فیلسوفان را با اندرزها و پندهای پهلوی زمان ساسانیان بهم آمیخته بیکی از پیشوایان اسلام نسبت داده اند اگر اندرزها و پندهای پهلوی را که امروزه در دست داریم بررسی کنیم خواهیم دید که بسیاری از آنها در ادبیات فارسی و تازی هم یاد شده اما بنامهای دیگر به نامهایی که در سنت کهنسال ایرانیان بآنها داده شده است

در آغاز اندرز خسرو کواتان آمده «درهنگام مردن خسرو گفت چون روان از تنم جدا گردید، کالبدم را به اسپانور Aspanvar ببرید» این واژه درپهلوی بچند قسم دیگر هم خوانده شده هرچند که وجه اشتقاق

---

(٤) دربارهٔ سئن Saena و اوشنر (Aoshnara) نگاه کنید بجلد اول یشتها تفسیر نگارنده ص ۵۷۵ و بجلد دوم یشتها ص ۱۰۳

(۵) نگاه کنید به: Iranian Influence on Moslem Literature by M. Inostranzev Part I Translated from the Russian by G. K. Nariman, Bombay 1918 p. 61-62.

# دیباچه

## بقلم آقای پورداود
## استاد بزرگوار دانشگاه و رئیس انجمن ایرانشناسی

رسالهٔ حاضر ترجمهٔ فارسی چند جملهٔ پهلوی است که اندرز خسرو کواتان Kavâtân (= قبادان) خوانده شده است چند نوشتهٔ دیگر پهلوی نیز که در پند و نصیحت است، اندرزنامه نامیده شده و یکی از بزرگان دین مزدیسنا و یا یکی از سران و شهریاران ایران نوشته اند، از آنهاست اندرز آذرباد مهراسپندان و اندرز زرتشت پسر آذرباد مهراسپندان و اندرز آذرباد زرتشتان، نوهٔ آذرباد مهراسپندان که هرسه موبدان موبد ایران بودند در روزگاران شاپور دوم (۳۱۰-۳۷۹ میلادی) و اردشیر دوم (۳۷۹-۳۸۳) و یزدگرد اول (۳۹۹-۴۲۰) (۱)، اندرز اوشنر داناک، اندرز خت آورید، اندرز بزرگمهر، اندرز آذرباد فرسنغ، اندرز پوریوتکیشان، اندرز داناکان به مزدیسنان، اندرز پیشینکان، اندرز وهزاد فرخو پیروز، اندرز دستوران به وهدینان، و جز اینها (۲) از اینها گذشته در نامهٔ معروف پهلوی، دینکرد که در زمان خلیفهٔ عباسی مأمون (۱۹۸-۲۱۸ هجری) نوشته شده از اندرزهای زرتشت و سنی Saena و آذرباد و نوشروان و جمشید یادگردیده است (۳)

---

(۱) نگاه کنید به Sacred Books of the East vol XLVII by west pp XXXVI—XXXVII
و به خرده اوستا تفسیر نگارنده ص ۳۶-۳۸

(۲) نگاه کنید به Grundriss der Iranischen Philologie II B S 90
و به Pahlavi Texts by Jamasp-Asana I
و به Andarz i Aôshnar-i Dânâk by E Dhabhar Bombay 1930 p VII—VIII

(۳) نگاه کنید به Dinkard by Peshotan Sanjana Vol V para 195, 199,201, Vol VII para 287,354.

خفته دید وچنین مینمود که هنوز زنده است و پس از گذشتن چندین صدسال ازمرگ وی تباه نگردیده واز خوشی وخرمی خود برنگشته است مامون ازهیبت وی بگریست واین چهار سطر [اندرز] که بدستاری بزبان عجم نوشته بود بخواند گیتی که یزدان کرد از من چه کوشش ، عمرکه گذشت برمن چه کوشش ، گیتی به خاوند برمن چه رامش ، شاید که نشاید داشت (۹)

چنانکه میدانیم ویرانه تیسفون که امروزه بطاق کسری معروف است، درحدود سی کیلومتری جنوب شرقی بغداد واقع است واین مسافت تقریبا همان پنج فرسنگی است که آن پیر بمامون گفت درشاهنامهٔ فردوسی هم که ازآرامگاه خسرو انوشیروان یاد شده، نامی از اصفهان درمیان نیست

اندرز خسرو کواتان راکه نمونه کوچکی است از نوشتهای پهلوی ، میتوان نمونه خوبی از برای کار دشوار پهلوی شناسان دانست خط پهلوی را درست خواندن ومفهوم الفاظ برخوردن آسان نیست بویژه که بسیاری ازحروف این الفبا دارای چندین صوت است اگر اتفاقا در پهلوی لغتی پیش آید که در فارسی متروك شده باشد ، آنگاه بهیچ روی بقرائت درست آن کلمه نمیتوان اطمینان داشت مثلا کلمهٔ تنسر را که نام هیربدان هیربد ایران بوده در زمان اردشیر پاپکان ومکرراً در نوشتهای پهلوی بآن برمیخوریم ، هنوز نمیدانیم باید تنسر بخوانیم یاچیز دیگر از این گذشته وجود واژه‌های آرامی که هزوارش نامیده شده ، پیش از پیش قرائت پهلوی

---

(۹) این چهار جمله آنچنانکه درنسخهٔ چاپی کتاب «روایات» ویك نسخهٔ خطی ملکی نگارنده نوشته شده ، دراینجا یاد گردیده است

نگاه به روایات داراب هرمزدیار جلد دوم بمبئی ۱۹۲۲ میلادی ص ۲۴۰-۲۴۳.

وبه Notices de Litterature Parsie par Fre Rosenberg St. Pétersburg 1909 p 53-54

وبه On the Ancient Iranian Burial Customs and Buildings in The Journal of the K R Cama oriental Institute No 3, Bombay 1923 p 29.

آن معلوم نیست ، اما هیئت ایرانی بودن آن آشکار است . دستور پشوتن سنجانا که در سال ۱۸۹۸ میلادی در بمبئی درگذشت ، نخستین کسی که اندرز خسرو کواتان را درجزء کتاب پهلوی « گنج شایگان » بانگلیسی و گجراتی ترجمه کرده، این واژه را غلط اصفهان خوانده (٦) واین اشتباه از او بدیگران رسیده است اسپانور یا اسفبر Asfanabr نام بخش جنوبی شهر تیسفون بوده (۷) ومتعلق‌هم مارا بپیرامون پایتخت ساسانیان دلالت میکند نه باصفهان چنانکه دریك سفر ایرانی که در مجموعهٔ کتاب « روایات داراب هرمزدیار » بجای مانده ، آرامگاه خسرو نوشیروان در شهر تیسفون یا پیرامون آن دانسته شده است

در کتاب « روایات » تفصیل از « مرغورن نوشیروان عادل » (۸) یاد شده و باختصار این است ، « مامون خلیفهٔ عباسی بدیدن تیسفون رفت در آنجا ازشکوه بارگاه ساسانیان درشگفت ماند ، نوزیران گفت باید کسی را پیدا کنید که مرا بآرامگاه خسرو نوشیروان رهنمایی کند پس از چندی پیری را یافتند که از پشت به پشت نیاگان وی خدام آن آرامگاه بودند آن پیر بخلیفه گفت آرامگاه نوشیروان در بالای کوهی است و از اینجا [باگرمر از بغداد] تا بدانجا پنج فرسنگ است خلیفه مامون براهنمایی آن پیر وچندین تن از کسان خود بسوی آن مرغورن شتافت و آنجارا زر و گوهر وجامه‌های گرانبها آراسته یافت وخسرو را برتختی

---

(٦) نگاه کنید به Ganjeshâyagân by Peshotan Dastur B hramji Sanjana, Bombay

(۷) نگاه کنید به Seleucia und Ktesiphon von Maximilian Streck, Leipzig 1917 S 36-37 ومقالهٔ المداین همین دانشمند در Encyclopédie de l'Islam Tome III p 77

(۸) مرغورن در لغت اسدی آمده مرزغن گورستان بود عنصری گوید:

هر که را راهبر زغن باشد    گذر او بمرزغن باشد

این واژه باید مرغزن (مرغ + زن) باشد. وجه‌اشتقاقی که دارمستتر برای مرغورن نوشته درست نیست Etudes Iraniennes par Darmesteter II p. 132-133

باهم تفاوت ندارند چون در بسیاری از موارد لغات هزوارش ( = آرامی) ، میدانیم که ایرانیان در روزگار ساسانیان معادل آنها کدام لغات ایرانی را میخواندند ، میتوانیم بگوییم، اندرز خسرو کواتان یا یك نوشتهٔ دیگری پهلوی را ، با اندك تغییری در لهجه، به‌هیئتی که فارسی نام دارد ، درمیآوریم نکاتی را که دربارهٔ پهلوی یاد کردم در این اندرز خسرو کواتان که نمونهٔ کوچکی از رساله‌های پهلوی است ، بخوبی هویداست .

فاضل ارجمند آقای **محمد کیوان پور مکری** توانستند تمام آن نکات را رعایت کنند زیرا همهٔ شروط هم در ایشان جمع است امید است در آینده در این زمینه خدمات بزرگتر و گرانبهاتر بمیهن خود کنند و آثار مقدس نیاگان پاك و پارسا را بما بشناسانند کامیابی ایشان را از خداوند خواستارم .

**پورداود**

دی‌ماه ۱۳۲۶ خورشیدی = ۲۵۵۹ مادی

را دشوار ساخته است. باید بیاد داشت که این لغات آرامی فقط علامت و نشانه (Idéogramme) بوده از برای لغات ایرانی ، بنابراین احتمال وقوع تحریف در آن لغات بیگانه سامی آسان است. بسا در نوشتهای پهلوی این گونه الفاظ دیده میشود که در نوشتهای آرامی بدست نمیآید و نه در سریانی که بسیار نزدیك بلهجهٔ آرامی است و نه در عبری و عربی که از خویشان آرامی بشمارند. اگر در نوشتهای پهلوی لغت دشواری پیش آید، و اصلا ایرانی باشد، پس از چندین قسم خواندن بالاخره طوری خوانده خواهد شد که با یك لغت فارسی موافق افتد و مفهومش کاملا در جمله‌ای که بکار رفته سازگار آید اما در مورد کلمات آرامی ( =هزوارش ) چنین نیست. بسا در متون پهلوی بعلامات و نشانهایی (Idéogrammes) برمیخوریم که یاد آور هیچیك از لغات آرامی و سریانی یا یکی از لهجات دیگر سامی نیست ، بنابراین چون درست خوانده نمیشود ، نمیتوان بجای آن یك کلمه معادل ایرانی نشاند. این چند فقره اشکالی که یاد کردم راجع است بخط پهلوی نه بخود زبان پهلوی که زبان رایج روزگار ساسانیان بوده و زبان فارسی ما از آن درآمده است. بهمین ملاحظه است که میتوان امیدوار بود در ایران در سر زمین اصلی پهلوی ، ایرانیان فارسی زبان بخوبی از عهدهٔ زبان دیرین نیاگان خود برآیند و در این زمینه خدمات شایانی بمرز و بوم خود کنند. بیشتر لغات ایرانی که در متون پهلوی بکار رفته ، در زبان فارسی بجای مانده است و بیشتر لغات عربی هم که پس از استیلای عرب داخل زبان فارسی گردیده بخوبی یادآور لغات آرامی است که در پهلوی زبان اشکانیان و ساسانیان راه یافته است یا بعبارت دیگر دو جزء ایرانی و عربی فارسی کنونی کمك خوبی است از برای بازشناختن دو جزء ایرانی و سامی زبان پارینه که پهلوی باشد. یك ایرانی پس از خواندن خط پهلوی و حل این مشکل ، فقط باید بجای لغات پهلوی ، لغات زبان کنونی خود را که با اندك تغییری همان لغات پهلوی است ، بنشاند و اگر آن ایرانی دستی هم در لغات متروك فارسی داشته باشد و با ریشه و بن زبان مادری خود کم و بیش آشنا باشد بهیچروی در تنگنا نخواهد بود حتی در ترجمهٔ خود کمتر نیازمند پس و پیش کردن کلمات خواهد گردید ، زیرا صرف و نحو یا گرامر پهلوی و فارسی چندان

بنام خدا و برای ایران

# اندرز خسرو قبادان

یکی از خدمات بزرگ و سودمندی که در این اواخر برای نمودن تاریخ و فرهنگ و زبان و معتقدات و سنن ملی و مذهبی ایران و ایرانیان باستان بعمل آمده است، ترجمه و چاپ کتابها و رساله‌های پهلوی و آثار دیگر زبانهای ایران باستان و ملل مجاور است که با فرهنگ و زبان ایران دارای روابطی نزدیک بوده اند آنچه بیش از همه با زبان فارسی کنونی ارتباط دارد کتابها و رساله ها و کتیبه های متعدد زبان پهلوی است که درحقیقت اصل و منشاء زبان فارسی کنونی است و آنهم بنوبهٔ خود دارای اصل و ریشهٔ قدیمی تری است بنام زبان فارسی باستان متعلق بدورهٔ هخامنشیان که آن نیز دارای ریشه بسیار کهن تری است که بزبان هند و اروپایی منتهی میشود علاوه براین زبانها، زبانهای دیگر ایرانی و آریایی در ایران زمین وجود داشته است که همه متفرعات و منشعبات زبان هند و اروپایی یا زبان آریایی بشمار میرفته اند

درمیان رساله های متعدد و مشهور زبان پهلوی یکعده رساله بنام **اندرزنامه** وجود دارد که برابر حکم و دستورهای اخلاقی و دینی متعلق بدورهٔ ساسانیان است و چه بسا مفاد آنها در اوستا موجود میباشد و نیز بسیاری از آنها متعلق بزمانی پس از ساسانیان بوده که سینه بسینه محفوظ مانده و در اوایل قرون اسلامی بتوسط موبدان و آن عده از ایرانیان و زردشتیانی که بیم داشته اند بکلی این آثار نابود و محو شود، گردآوری و از آن بعد نسخه برداری شده است

آنچه از این اندرزنامه ها باقی و متون آن در دست است عبارتند از اندرز خسرو قبادان، اندرز آذرباد مارسپندان، اندرز وزرگمهر،

# الفبای پهلوی ☆

: آ، ا، خ، ه

: ب، ی

: پ، ف، و

: ت، [= د].

: ح، چ، ز، ژ.

: ر، ل.

: ر، ل.

: ر.

: س

: س

: ش

: ك، [و]

: ع.

: ر، ل، ن، و، [ در هزوارش در اول لغات گاهی : ع ].

: م.

: ب، ح، د، ر، گ، ی

: ی

---

در آخر کلمات هزوارش: آ، ه

---

☆ طریق پیدا کردن لغات در فرهنگ پهلوی این کتاب، طریق ترتیب حروف فوق و برحسب اشکال آنهاست، نه تلفظشان

رساله حاضر یعنی اندرز خسرو قبادان یکی از آن اندرزنامه‌هاست که بزبان وخط پهلوی موجود ودردست است

این اندرزنامه شامل سیزده بند ودر حدود چهارصد کلمه است آخرین بند آن شامل تتمه وتهنیتی است که درخاتمهٔ اندرزنامه و کتاب دیگر پهلوی بجزئی تغییری عیناً بکار رفته است وحاکی از درود و سپاسگزاری نسبت بروان گوینده اندرزها میباشد

اصل رساله مشتمل براندرزها ووصایای خسرو اول پسر قباد پادشاه ساسانی است که در [illegible] ونوشیروان عادل شهرت دارد واین کلمه همانست که شکل اصلی آن در پهلوی چنانکه در اینجا می بینیم **انوشك روبان** بوده انوشه‌روان انوشك یعنی جاودانی و بی‌مرگ است وچون این شاه بدادگری و دینداری وانصاف شهرت داشته وی را انوشه روان یعنی جاودان روان لقب داده اند

پس از آنکه اندرزها آغاز گردد درمقدمهٔ بند اول که گویا الحاقیست و یادگار آورندهٔ اولی برای رساندن نام گوینده و کسی که این اندرزهاست بوسیلت افزوده باشد، چنین آمده: انوشه‌روان خسرو پسر قباد در آخرین روزهای حیات، پس از آنکه روح از کالبدش مفارقت کند و بسرای دیگر شتابد مردمان را وصیت کرد که پس از مردن وی جسمش را بر تخت نهاده باسپانور برند و در آنجا نهند و مردمان بانگ زنند و بگویند ... پس از این جمله متن اندرزها که شامل دستورهای دینی واخلاقی وفلسفی است آغاز میگردد

دستور بهرامجی در کتاب گنج شایگان کلمه **اسپانور** را که در اینجا بدان اشاره شده است اسپهان (اصفهان) دانسته و تاراپور (J C Tarapore) نیز این کلمه را از وی نقل کرده است در صورتیکه اسپانور یا اسپانبر نام محله‌ئی در مشرق تیسفون و ساحل چپ دجله بوده که امروز بقعه **سلمان پاك** که از آثار دوره اسلامی است در آن واقع میباشد وگویا یکی از هفت شهری بوده که روی‌هم‌رفته مداین را تشکیل میداده است اکتشافات و حفریات اخیر هیئت آلمانی در سالهای ۱۹۲۸ و ۱۹۲۹ مؤید این

اندرز بهراد فرخ فیروز ، اندرزدانا کان ومردیسنان ، اندرز اوشنردانا ک، بندنامهٔ زرتشت و اندرز بوریو تکیشان - وجه بنا بصادر این رساله ها و آثار دیگر زبان پهلوی که برابر مسامحه و حوادث دیگر کتابت وبسیار حسدی حکلی نابات و نابود شده اند وامروز حتی از نام عنیی از آنها اطلاع درستی در دست نداریم

این نوع از ادبیات و کتب عامیانه که موافق فهم و سند عامه بوده از زمان خسرو انوشروان متداول گردیده است نامهٔ تنسر نیز یکی از آن کتابهایست که اصل پهلوی آن درهمان زمان تالیف نوشته است و تا که نامه کرسینس حاور شناس معتقد داست کی حظا به ها یی هم که شاهنشاهان ساسانی در روز جلوس در برابر موبدان واشراف مملکتی بیان میکرده اند از احاطه سمت بیان واسلوب شبیه این اندرز نامه ها بوده که در جزو وقایع تاریخی ثبت میشده است و یکی از علل استعمال ایرانیان کتاب کلیله ودمنه که از زبان هندی بپهلوی ترجمه شده شاید آن بوده که با اندرز نامه ها شباهت بسیار داشته واز هرحیث موافق مذاق وفهم عامه وهم اسلوب این نوع از ادبیات دوره ساسانی وزبان پهلوی بوده است

مضامین این اندرز نامه ها در بیشتر کتب پهلوی ادبی و تاریخی که توسط نویسندگان اوایل اسلامی نوشته شده است ، موجود میباشد و گاهی مقداری از آنها بنام فیلسوفان یونانی مانند سقراط ، افلاطون ، ارسطو ، جالینوس و دیگران ضبط شده است

کتابی که بیش از همه حاوی این کتب ورساله های تاریخی پهلوی است و با صداقت وصحت آنها را دربردارد شاهنامه فردوسی است که چون درهنگام نظم آن هنوز آثار واسنادی از ایران قبل از اسلام موجود بوده است و دانشمندان و تاریخ نویسان ایرانی منابع ومآخذ دیگری غیر از زبان عربی هنوز دسترسی داشته اند ، بیشتر روایات و قصص و حکم در آن نگهداری شده است وهمچنین بسیاری از این حکم دررا حة الصدور راوندی و جوامع اندرزهای منسوب به بزرگمهر ودر کتابهای سیاست نامه نظام الملک و نصیحة الملوک و مرزبان نامه و کلیله ودمنه و تاریخ طبرستان و بسیاری از دواوین شعراء و تواریخ و کتب ادب مضبوط است

✡✡✡

نخستین بار این کتاب توسط پشوتن دستور بهرامجی سنجانا
( Peshutan Dastur Behramji Sanjana ) سال ۱۸۸۵ میلادی
برابر ۱۲۵٤ یزدگردی در بمبئی بضمیمهٔ کتابی بنام « گنج شایگان » و
دو رسالهٔ پهلوی دیگر بنام « اندرز آتورپات مارسپندان » و « مادیگان چترنگ »
چاپ شده است

دستور پشوتن جی در انتخاب نام کتاب دچار اشتباه شده و کتابی
که بهمت وی بچاپ رسیده است بخشی از اندرز بزرگمهر و پندنامهٔ
زردشت است که سهواً آنرا گنج شایگان نامیده است وست West براین
کتاب ایرادی نگاشته که در جلد ششم (Muséon) در صفحه 263–272
بچاپ رسیده است (۱)

چاپ دستور پشوتن جی شامل متن اندرزنامه و ترجمهٔ گجراتی و ترجمهٔ
همین پند اندرزنامه بزبان انگلیسی باضافه ترانسکریپسیون
(Transcription) از عین متن بنا بر قرائت وی بحروف پازند و فرهنگ
مختصریست بزبان گجراتی و انگلیسی که شامل بعضی کلمات متون آن کتاب
میباشد

دستور پشوتن جی برای چاپ این متن دو نسخه در دست داشته است
نسخهٔ اول نسخه‌یی بوده که بدست دستور رستم جی بهرام جی سنجانا
( Dastur Rustamji Behramji Sanjana ) برای دستور شهر
سورت (Surat) که نامش کاوس جی رستم جی (Kausji Rustamji) بوده
نوشته شده است و دستور پشوتن جی برای چاپ این متن آنرا در تحت
اختیار داشته است

نسخهٔ دوم نسخه‌یی بوده که دستور رستم جی نوهٔ دستور تهمولجی

(1) Notes sur quelques petites textes Pehlevis par West
Muséon, VI P 263—272

مطلب است (۱)

اگرچه در شاهنامهٔ فردوسی درسلطنت انوشروان عادل درچندین جا نصایح وحکم این پادشاه وبزرگمهر اشاره شده‌است وقطعه‌ٔ چنانکه مواد ومفاد اندرزنامهٔ بزرگمهر در آنجا وجود دارد، مواداین اندرزنامه هم بانسبی وجود میداشت، لکن مبا مانه ساهمامه بکلی فاقد این قسمت از اندرزهای انوشروان است ودرهنگام مرگ این پادشاه چنین فصلی در شاهنامه وجود ندارد وبدین جهت باید گفت یا نظم این اندرزنامه و گردآوری آن پس از دورهٔ نظم شاهنامه انجام گرفته ویا فردوسی در هنگام سرودن شاهنامه دسترسی باین‌مجموعه نداشته است ویا آنکه‌چون این مجموعه دارای مطالب زیادی راجع بسلطنت انوشروان بوده و در شاهنامه درچندین جا از نصایح و حکم وی و بزرگمهر مکرر نقل شده است، اگرچه این مجموعه باترجمهٔ آنرا هم در زیردست داشته است لزومی نقل آن در شاهنامه نمیدیده و از آن چشم پوشی و فروگذاری کرده است

فعلا کهنه‌ترین نسخه‌یی که از این متن موجود است، نسخه‌ییست که درسال ۶۹۱ یزدگردی برابر ۱۳۲۲ میلادی بدست مهراوان‌پسر کیخسرو استنساخ شده‌ودرمجموعه‌یی ازمتون پهلوی درسال ۱۹۱۳ میلادی در بمبئی بچاپ رسیده است

---

(۱) رك به

L'Iran sous les Sasanides p r Arthur Christensen Deuxième édition, Copenhague 1944 P 386, 389, 390

ازصفحه ۹۷ تاصفحه ۱۰۱ بسال ۱۸۸۷ در لندن بچاپ رسیده است (۱) که متاسفانه برای چاپ رساله موجود در تهران بدست نیامد نیز همین سال یعنی در در سال ۱۸۸۷ باچند ماه فاصله این کتاب بتوسط زالمن (Salemann) در Bulletin de l'Accademie des sciences de St Petersbourg در جلد سیم از صفحه 242 تا صفحه 253 در پطرز بورگ بچاپ رسیده که آنهم متاسفانه در تهران بدست نیامد

بار دیگر این کتاب درسال ۱۸۸۹ میلادی برابر ۱۲۶۸ یزدگردی بتوسط خداداد پسر دستور بهرام ایرانی بضمیمه چند رساله پهلوی دیگر بنام «اندرز آذرباد» و «اندرز بهراد فرخ فیروز» و «یادگاران چتر نگ» و «کارنامه اردشیر بابکان» که مجموعا «اندرزنامه پهلوی» نامیده شده در بمبئی بچاپ رسیده است چاپ دستور خداداد پسر بهرام شامل ترجمه پارسی و برابر گذاشتن متن بحروف پارند یعنی همان روش دیرین دانشمندان پارسی هندوستان است و فاقد تلفظ صحیح کلمات سامی زبان پهلوی میباشد در ترجمه فارسی پاره ای از کلمات درست خوانده نشده ودر چندین جا عین کلمات پهلوی با هزوارش نهاده شده است

نسخه چاپی دستور خدادار از روی نسخه خطی دستور جاماسپجی پسر دستور منوچهر جی که بعدها درسال ۱۹۱۳ دربمبئی بچاپ رسیده، برداشته شده است و آن نیز بنوبه خود از روی نسخه خطی مهراوان پسر کیخسرو که در سال ۶۹۱ یزدگردی استنساخ شده ، نوشته شده است

پس از دستور خدایار، دستور جاماسپجی منوچهرجی جاماسپ آسانا (Dastur Jamaspji Minocheherji Jamasp-Asana M. A., ph. D., D.C.L.) این متن را درجزو مجموعه یی از متون پهلوی بنام Pahlavi Texts درسال ۱۹۱۳ میلادی باهمتمام به بی علم بهرام گور تهمورس انکلساریا (Behramgore Tahmuras Anklesaria, M. A.) در بمبئی بچاپ رسانیده است

---

(1) Casartelli, Two discourses of Chosroes the immortal-souled, Bab and or 1,97-101 London 1887

نوروزجی سنجانا (Dastur Pehmulji Navrosji Sanjana) برای کتابخانهٔ شخصی خود استنساخ کرده و آن نیز در تحت تملک و اختیار دستور پشوتن جی بوده و برای چاپ این متن از آن استفاده کرده و در حقیقت اندرز نامه خسرو قبادان چاپ وی از نسخه مطالعه و تدقیق در این دو نسخه است که ظاهراً در ردیف قدیمی ترین نسخه‌های موجود در هندوستان بوده که آن دو نیز نمونه‌ خود از نسخهٔ قدیمی تری استنساخ شده بوده‌اند

امتیازی که برای این چاپ میتوان قائل شد، قدمت آنست که در شصت و دو سال قبل از روی دو نسخهٔ قدیمی تر که آن دو نیز نمونه خود از نسخه، نسخه‌های قدیمی تری استنساخ شده بوده‌اند چاپ شده است و اساسا قبل از این تاریخ تعداد نسخه‌های رسائل پهلوی بواسطهٔ عدم توجه چندان زیاد نبوده است و بطوریکه خود دستور پشوتن جی اشاره میکند در سراسر هندوستان تا این تاریخ بیش از چند رساله که فریب ده پانزده سال از استنساخ آن از روی یکی دو نسخه قدیمی میگذشته است وجود نداشته و تنها توجه دانشمندان و خاورشناسان بود که توانست کم کم آنها را از زیر گرد و غبار فرون بیرون آورده نسخه های منحصر بفرد آنها را که در شرف نابودی و زوال بود و تنها بواسطهٔ علاقه و عشق پارسیان هندوستان و زردشتیان ایران چند نسخه‌یی هنوز در کتابخانه‌های موبدان و دستوران باقی میماند، در کتابخانه‌ها و موزه‌های بزرگ محافظت کنند با تعریف و تحقیق در بارهٔ آنها بپردازند

صرف نظر از امتیازی که در بالا برای چاپ دستور پشوتن جی سنجانا ذکر کردند امتیاز دیگری نمیتوان قائل شد زیرا علاوه بر آنکه ترجمه انگلیسی دقیق نیست و تا شامل نیست بسیاری از کلمات درست خوانده نشده و نشر در نگارش پازند آن دچار اشتباهات و سهوهایی شده و کلمات آرامی را همان نحو که در متن بوده بازدیگر بحروف پازند نگاشته و تلفظ صحیح و معادل پهلوی آنهارا بدست نداده است و روی همرفته مفید بنظر نمیرسد

بار دوم این کتاب با ترجمه انگلیسی و ترانسکریپسیون توسط کازارتلی (Casartelli) در نشریه Babilonian and Oriental Record جلد اول

٭٭٭

چون تا کنون درباره این رساله تحقیق و مطالعهٔ کاملی آنچنانکه باید انجام نگرفته و آنچه تاکنون از این متن بچاپ رسیده بود در ایران نایاب بود و علاقمندان بود بسخنوران زبان پهلوی بدان دسترسی نداشتند وعلاوه بر آن نظر باینکه جز انتشار متن وگاهی ترجمه اجمالی متن آن بیش نبود واستفاده از آن برای محققین زبان فارسی میسر نمیشد، نگارنده کوشید ترجمه کامل وجامعی از آن تهیه و با ضبط کامل کلمات وانواع پهلوی و هزوارش درفرهنگی که برای آن قرار داد، بامعانی وشرح کامل، برای تحقیق چاپ رساند وآنچه فروگذار شده در اینجا جبران نمد وضمنا آنرا مفتاحی برای زبان پهلوی وطرز تحقیق ومطالعه این نوع تحقیقات جدید قرار دهد

در ترجمه پهلوی این کتاب بفارسی دقت شده است زیرا برای هر کلمه پهلوی کلمه همریشه وصحیح ومصطلح آنرا در زبان فارسی انتخاب واز هرگونه حشو وزوائد که در متن نیست خودداری شود، معذلک گاهی برای روشن شدن مطلب بعض کلمات را که برای کمال مفهوم موضوع لازم میشد درمیان دو هلال بدین شکل [ ] قرار داد تا تشخیص آن بسهولت ممکن باشد ونیز در نوشتن لغات و کلمات پهلوی این رساله اولا ضبط درست کلمات در زبان پهلوی وهزوارش مراعات شد وثانیا آنرا بخط فارسی و لاتینی هردو نوشت از آن جهت که هم ضبط درست وصحیح کاملا دقت و مراعات شود وهم بوسیله دیدن وآشنائی جنبه کلمات همشکل وهمریشه و هم‌معنی بافارسی کنونی نموده شود و ضمنا بمعادل لغات پهلوی در فارسی و دیگر زبانهای ایران باستان واحیانا بلهجه‌ها نیز اشاره شد تا میزانی از ارزش کلمات وسیر زبانشناسی و تاریخی و تحول این لغات بدست آید

☆☆☆

متون پهلوی جاماسپجی چنانکه اشاره شد از روی نسخهٔ خطی مهراوان کیخسرو Mehr-âwân kaî-khûsrû که درسال ۱۳۲۲ میلادی برابر ۶۹۱ یزدگردی استنساخ شده است ، بچاپ رسیده است این متن از لحاظ قدمت و زمان استنساخ آن دارای اهمیتی خاص است و فعلا قدیمی‌ترین متنی است که از این کتاب موجود میباشد

درسال ۱۹۳۰ متن پهلوی این رساله با ترجمهٔ اجمالی مضامین آن در یك صفحه ومتن اندرز آدرباد مارسپندان و ترجمه‌یی از مضامین آن ضمیمهٔ کتاب « اخلاق ایران باستان » از سلسله انتشارات انجمن زردشتیان ایرانی بمبئی تالیف دین شاه (سیلیسر) با مقدمه‌یی که استاد دانشمند آقای پورداود از زبان ترآن نوشته اند، در بمبئی بطبع رسیده است

درسال۱۹۳۳ میلادی این رساله درجزو مجموعه دیگری از متون پهلوی بنام Pehlavi Andarz-nâmak بتوسط برابر (J C Tarapore, M, A , LL B ) در بمبئی بچاپ رسیده است متون پهلوی چاپ ترابر شامل رساله اندرز خسروقباذان وچندرساله پهلوی‌دیگر بنام «ایادگار ورزگمهر Ayayâdgar i Vazorg - Mitro یاگنج شایگان جاب دستور پشوتن جی» و «اندرز وه زات فرخ پیروز Andarz î veh - zât Farkhô Pîrûz» و «اندرز آتروپات مارسپندان Andarz î Atropât Mârespendân» و « اندرزداناکان ومزدیسنان Andarz î Dânâkân ôl mâzdayasnân» و «چیتك اندرز پوریوتکیشان Chîtak Andarz î Pôryôtkaêshân » میباشد

متن این رساله‌ها به ترانسکریپسیون باحروف لاتینی (بدون متن پهلوی) است با ترجمه انگلیسی و گجراتی واشاراتی راجع ببعضی ازلغات متون که درآخرین صفحات کتاب جای دارد این مجموعه‌فاقد معادل کلمات هزوارش میباشد وکلمات سامی بخط لاتینی عینا ترانسکریپسیون شده است

✩✩✩

برای نشان دادن لفظ صحیح ودرست کلمات ولغات الفبای زیر برگزیده ودراین کتاب بکار برده شده است

| | | | |
|---|---|---|---|
| a — ا | b — ب | p — پ | t — ت |
| th — ث | j — ج | c — چ | kh — خ |
| d — د | dh — ذ | r — ر | z — ز |
| ž — ژ | s — س | sh — ش | à — ع |
| gh — غ | f — ف | q — ق | k — ک |
| g — گ | l — ل | m — م | n — ن |
| v — و | w — و | h — ه | y — ی |
| î — ای | â — آ | ê — یاء مجهول | |
| o — واو مجهول | | | |

لفظ ضمه u فرانسه در کلمه La lune و u آلمانی در کلمه überal — u

لفظ ضمه ou فرانسه در کلمه toujours و u آلمانی در کلمه du Uhr — û

## اختصارات

- ه — هزوارش
- پ — پهلوی
- او — اوستائی
- پاز — پازند
- پا — پارسی
- ر ک — رجوع کنید
- ظ — ظاهرا

[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]
٣- [illegible]
[illegible]
٤- [illegible]
[illegible]
٥- [illegible]
٦- [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
٧- [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

٨-٩ [illegible]
[illegible]
[illegible]
١٠- [illegible]
[illegible]

ریمنی را (۱) هر که دست بر نهد آنگاه دستش (۲) [را] به برشنوم (۳) ماند شستن با بیرشن (٤) بردان [و] همبرسی بهان بهلند دیرور شکوه حدائی را دست نکنند [مه]داد امروز بهرهٔ ریمنی را (٥) کس [بدان] دست بر ننهد

۲ـ مردمان‌جهان درودمند باشید [او] روند (٦) ، رای بهـ س‌راست [کنند] [او] درکاروزری کارجهانیان بخشا وریناوند (= مصلح، مجهز) باشند

۳ـ آئین و پیمان بکاردارند و بکار وقانون رادوراست و[با] راستان همسخن باشند

٤ـ اندرز گویندگان روحانی [را] اندرزیوش (۷) [باشند] و با اداره بکار وپیمان گیرند

٥ـ بهرهٔخویش خورسند باشند وبهرهٔ دیگر کس مبرند (= غارت مکنند)

٦ـ بدهش دروستان سور (۸) وسندگی مکنند مگرند که چون

(۱) یعنی امروز برای بهرهٔ ریمنی با امروز سبب اینکه پلید و چرکین شده است

(۲) درمتن ادکس یعنی آنگاه اورا» ، پس اورا و مقصود از «او» با پرش ضمیر دست مناسبد

(۳) برشنوم نوعی طهیر باسرنهات خاص دینی

(٤) برس برسش

(٥) «را» یعنی «برای» ومعنی جمله چنین است دیرور بواسطهٔ شکوه وجلال سلطنت بکسی دست نمیداد وامروز واسطهٔ پلیدی و ریمنیش کسی براو دست نمی نهد

(٦) روند رفتار کنند

(۷) درمتن «نیوخشیدار» است یعنی «نیوشا» که چون «اندرز نیوشا» دررزبان فارسی ترکیب مصطلح وکاملا درستی نمیشد ، به «اندرز نیوش» ترجمه شد

(۸) سپور باجیر

# اندرز خسرو قبادان *

۱ ــ ایدون (۱) گویند که انوشه روان خسرو قبادان (۲) اندر هنگامیکه برگاه (۳) بود، پس از آنکه جان از تن [ش] جدا شود، با اندرز جهانیان گفت که چون این جان از تن من جدا شود، این تخت من بردارید و باسپانور برید و باسپانور نهید و سر جهانیان بانگ کنید که مردمان از گناه کردن بپرهیزید و بکرفه (۴) و ورزی بخشا (۵) باشید و چیز گیتی بخوار دارید که این آن تن است که دیروز بسندی تن (۶) بود [و] این مردم سه گام نزدیکتر بود (۷) بهر گاه و فرمان انوشی و چیز گیتی بفرمود، امروز بهره

---

* برای لغات متن بفرهنگ آخر کتاب مراجعه فرمایید در اینجا در حاشیه شرح بعضی جملات و معانی بعضی لغات مختصراً اشاره شده است

(۱) ایدون اینچنین

(۲) خسرو قبادان خسرو پسر قباد

(۳) برگاه سالخورده و معمر یا هنگامیکه انسان بحد کمال عمر رسد دستور خدایار شهریار این کلمه را به بلند درجه و عالیجاه ترجمه کرده است

(٤) کرفه و کرفك ثواب و کار نیک

(٥) بخشا کوشا و ساعی

(٦) یعنی این همان تن و کالبدیست که دیروز هم همان تن و کالبد بود در کتاب اندرز به چاپ خدایار شهریار این جمله چنین ترجمه شده «این آن نیست که دیروز خر این تن بود» و «تن» دوم را به «حالت» ترجمه کرده است ترجمه های دیگر نیز مغشوش و با جمله های پس و پیش درهم و آمیخته است

(۷) یعنی بدین مردم باسه گام نزدیک بود اشاره بآنکه با مردم نشست و برخاست و خور و نشر داشت و همه کس تا دیروز میتوانست با فاصله سه قدم بدو نزدیک شود زیرا رسم چنان بوده که بکسی اجازه نمیداده اند بیش از سه قدم بشاه نزدیکتر شود

# فرهنگ پهلوی

( لغات متن )

بیچاره شوند خدای وخواسته نبود (١) چیز ستبر و خوشی و دشواری
و بروشی نگذرد

٧ـ اینجا زندگی اندك ، آنجا راه دور ومحاسبه‌یِ‌شگفت و داوری
راست [است] گرفته نوام نکنند دروغ و باره(٢) کار نکنید و برای روان
بن را مپذیرید که رهایی بسیار گرفته کرده‌اند تا بر فراز پل چینود نتوان
گذشتن [که] آنجا داوری راست چون مهر ورشن [است]

٨ـ [از] نیکان باش یا ملکوتی باشی

٩ـ افسوس (٣) مکن تا فرهمند باشی چه نیکی و بدی بهر گاه و
بهر کس ماند بودن

١٠ـ گیتی [را] به سپنج (٤)دار و به آهن [و] نیکی بعمل‌دار(٥)
رستگاری [را] برنج برآور (٦) مینوی بخویش کن

١١ـ این نیز گفته‌اند که هر کس باید دانستن که از کجا بیامده‌ام
وچرا اندر هستم پس من باز بکجا بایدشوم [و] چه از من خواهند(٧)

١٢ـ من این‌دانم که از نزد هرمزد خدای بیامده‌ام برای ستوهیدن(٨)
دروغ اندر هستم و باز پیش هرمزد خدای بایدم [شدن] از من اشویی باز
خواهند وعمل‌دانایان وآموزشی خردان[و] به خوبی پیراسته (٩)

١٣ـ انوشه روان باد خسرو شاهنشاه بر قباد که‌او این اندرز کرد
و او این فرمان داد.

اندون باد

اینجا یافت بدرود [و] شادی

---

(١) ستبر زفت
(٢) باره رشوه
(٣) افسوس استهزاء ، ریشخند
(٤) سپنج عاریتی وگذران
(٥) درمیں نیکی بکردن دار یعنی نیکی پیشه کن
(٦) یعنی رستگاری ونجات را بوسیله رنج و زحمت برآور
(٧) یعنی چه وظیفه‌یی بعهده من است
(٨) ستوهیدن ستوه آوردن وعاجز کردن
(٩) یعنی ازمن اشویی وعمل دانایان وتعالیم خردمندانه وخوبی پیراسته
خواهند

معنی نکار رفته است ( ر ك به فرهنگها)

**𐭠𐭯𐭦𐭥𐭲** ( پ ابروت apzût ،

اوروت afzût ، اوروت avzût از مصدر اروین ، افروین ، اوروین ) ، (پازاوروت avzût ازمصدر اوروین) یا اورود از مصدر افرودن ( ملفظ و کتاب قدیمتر پارسی افرودن afzûdhan )

در زبان پارسی ابزون و اوراست بمعنی « افزون » و « افزایش » نیز استعمال شده است (ر ك به فرهنگها)

ریشهٔ اوستائی ریشکس ابوی(۱) aiwi (که درجمدن نام وفعل پارسی شکل «او» و «اف» دیده میشود) + ریشهٔ زا zâ ( زیادکردن)

**𐭠𐭯𐭮𐭥𐭮** (پ افسوس afsûs ،

ابسوس apsûs ) ، ( پار افسوس afsûs ) همریشه وهم معنی فارسی

افسوس ( = ریشخند ، استهزاء )(۲)

**𐭠𐭯𐭱** ( پ اپش apash )، (پار وش vash ) با و اش ، پسش [ واو ، ویس ، پس او ، پس آنگاه] این کلمه در پهلوی هچش «hacesh» و «ازش az'esh» بمعنی «از او» نیز دربعضی جاها خوانده میشود که در پازند شکل «ازش az-ash» آمده است در فارسی ازش( = از او)میباشد

**𐭠𐭯𐭬** ( پ اپم apam ) ، (پار اوم avam) پس من

این کلمه در پهلوی « هچم hacam » و « ازم az'am » بمعنی ازم ( از من) نیز در بعضی جاها خوانده میشود

**𐭠𐭫** (ه الل al ) معادل پ مه

---

(۱) ابوی aiwi برای «روی و «بر» و «بالا» ومعانی نزدیك بدینها است مانند افسر ، افسار ، افرودن، اورودن ، افروختن، افراشتن

(۲) خوارشاه این سخن بشنید شهرو
سار او را خوانی داد نیکو
بدو گفت ای جهان کامگاری
چرا برمن همی **افسوس**داری
بآیم من که یار و شوی جویم
کجا من به سزای یار و شویم
صفحهٔ ۳۳ ویس ورامین چاپ مجتبی مینوی (طهران ۱۳۱٤)

— ا، ح، ه

(ه اهلابیه ahlâbih ، اهرابیه ahrâbih) ، ازهمین کلمه در هزوارش شکل «اهرو بیه ahrûbih» با «اهروبه ahrûih» نیز وجوددارد که معادل پهلوی آن « اسو کیه ashûkih» و«اشویه ashûih» است بمعنی قدس و پاکی

اشوک یا اشو پهلوی در اوستا اشو ashava و درپازند اسو asho ودر فارسی اسو است

(ه آخر akhar ) (معادل په آن ân) دیگر

(په اپاج apâc ، اباز apâz ، اواز avâz ) همریشه وهم معنی فارسی ۱ - باز ، ۲ - باز (درکلمات بازگون وبازگونه) ، ۳ - **واز** (درکلمات وازگون ، واژگونه، وازون ، واژونه) ، ٤- **وا** (درجلو افعال واسمائی که ازافعال ساخته میشود درجلو افعال (۱)

(۱) واهمچو بامعنی بازچنانکه **واگفتم** بمعنی **بازگفتم** (برهان جامع)

با

خار در دل شد چنین دشوار یاب
خار در دل چون بود **واده** جواب
(مولوی)

اسمائی که ازافعال ساخته میشوند **واگو** بمعنی **بازگو** ، **وازدن** بمعنی باز زدن و باز داشتن و نپذیرفتن ، وکلمات بسیار دیگری که در لهجه ها ولغات عامیانه یا در ترکیبات بکار برده شده است) ، ٥ - **وا**

بد جای خاصان **واپیش** رفت
پس آن مهمان عقب خویش رفت
(مولوی)

(په اپاوت apavat ، بایست اوایست avâvat از مصدر اپایستن (اوایستن) همریشه وهم معنی فارسی باید ، از مصدر بایستن»

(په اچار acâr - ا - a ناچیز = چار câr ناچار ، بیچاره ، بی قدرت

(په اپام apâm ، اوام avâm) همریشه و هم معنی فارسی وام

**وام** و **فام** نیز در زبان فارسی بمعنی

حسر ونشر، معاشرت، آمیزش)

hamsakhv (په همسخو

همسخن hamsakhn هم سخن

(پ. آموزشنیه

آموزشی. : ( âmûzeshn h

یک. ( aivak (په اوک

(په همیمار

(hamimâr این کلمه از لغات حقوقی زبان پهلوی ودورهٔ ساسانیست و بمعنی داوری ومحاسبه وشمار است که با کلمهٔ شمار، مار، آمار، آوار، اواره، اوارجه، ... درفرهنگها از یک ریشه است چنانکه دو اصطلاح دیگر نیز بشکل پیشمار pêsh mâr برای «مدعی» و پسیمار pasêmâr برای «مدعی علیه» در کتب پهلوی بکار رفته است همچنین کلمهٔ «همیمالان hamimâlân» که نام گناهی است از همین ریشه مشتق است در کتاب صد در نثر وصد در بندهش چنین آمده است درچهل دوم ۱ـ اینکه سخت پرهیز باید کرد از گناه همیمالان ۲ـ همیمالان آن بود که کسی دروغ و بهتانی بر کس نهد یا کسی بازن کسی خیانت کند یا زنی از شوهر خویش سر جدا کند ۳ـ این گناه است که هیچ نوع بخشش نیست الا که از آن کسی که بر او گناه دروی کرده باشد آمرزش خواهی ٤ـ پس چنین دان آن روان را باز دارند تا آنگاه که خصم او در رسد و داوری از وی بستاند آنگاه رهایی یابد(۱)

(ه هنا hanâ)(۲)، (معادل

په ایت êt ) این

(ه هنخوتن

hanekhtûnet یا hanakhtûnet

از مصدر هنخوتن)، (معادل په نهت nihet از نهادن) نهد ازمصدر نهادن

---

(۱) Saddar Nasr and Saddar Bundehesh Edited by Ervad Nasarvanji Dhabhalar, M. A Bombay, 1909 P 33

(۲) درعربی هنا، هناك

ma ، یا مه ، به
بدو گفت ای بداد.بس و بهرس
مه بو بادی ومه ویس ومه رامین
مه‌حورار باد واروں حای و بومت
مه اس گفتار وایں‌دیدارسومت(۱)

(په حرف kheat)، از
حرثو khrathva) همریشه وهم‌معنی
فارسی حرد (= عقل)

(ه حلوبستن
khallûnastan)(معادل په شوستن
shûstan) شستن

(په آسان âsân)
آسان (= سهل)

(په اسپانور
aspânvar) نام محلی در مشرق
سفون وساحل چپ دحله که امرور
بقعهٔ سلمان پاك وهمچنین طاق کسری
در رمین های آن واقع میباشد وگویا
یکی ار هفت‌شهری بوده که‌روی‌بهم‌رفته

(۱) ویس ورامین صفحه ۱۳۸ چاپ
مجتبی مینوی (بهمن ماه ۱۳۱٤

مداین را تشکیل میداده است
دراین محل میدان عمومی و
گویا مرکری که سپاه را عرض
میکرده اند واقع بوده است (ر ك
بصفحهٔ ۷)

(په اسپنج aspanj)،
(از سپنج spanj) یار ، یا سپنج
(= عاریت)

(ه اسکهوبد
ashkakhûndan اسکحوبد oshkahûn
ارمصدر اسکهوبن یا اسکحوبن )
معادل په و پار وندیتن vandîtan
بمعنی حستن ، دریافتن ، دریافت کردن
پیدا کردن ، رسیدن ، بهره ور شدن
این کامه در اوستا بشکل vaed (اسم
مصدر) آمده و در فارسی نیر حرف
دوم کلمهٔ «هویدا» ار این ریشه‌است

(ه امت imat) ، (معادل
په کا kâ ) کی ، هنگامیکه

(په همپورسگیه
hampûrsagîh ) «همپرسی» (=

بادال کردی» نیز وجود دارد

𐭧𐭥𐭲𐭠𐭩 ( پ‍ خوتاییه

( khvatâyih ) خدایی ( قدرت و سلطنت ، شاهی ، بزرگی )

𐭧𐭥𐭮𐭫𐭥𐭡 (پ‍ خسرو khûsrow)

خسرو
کلمهٔ « کسری » معرب همین کلمه است

𐭠𐭭𐭮𐭥𐭲𐭠𐭭 ( ه انوشتان

( anshutâ - ân ) معادل پ‍

𐭬𐭫𐭥𐭬𐭠𐭭 مردومان martûmân

یا مردمان

𐭩𐭥𐭧𐭬 ( ه هوهم hûham )

معادل پ‍ هم ham، (در بار هم hom، و om نیز آمده) یا ام am

𐭧𐭥𐭫𐭮𐭭𐭲 (پ‍ خورسند khursand)

خرسند (۱) (— قانع)

---

(۱) بهمه روی او گه گاه دیدی
نبرد شاه یا در راه دیدی

𐭠𐭭𐭥𐭮𐭪 (پ‍ انوشك anôshak)

انوشه [ ا نافیه + اوش «مرگ» ] = بیمرگ ، جاودانی

𐭠𐭭𐭣𐭰𐭪 (پ‍ اندازك andaz'ak)،

اندازك andâzak ، هنداژك handâz'ak، هندازك handâzak)
عین این کلمه در فارسی « اندازه » است

𐭧𐭥𐭩𐭲𐭥𐭬𐭮𐭲𐭭 ( ه هویتومستن

( havitûmestan ) معادل پ‍ و پا داشتن

𐭧𐭥𐭩𐭲𐭭𐭬 (ه هویتونم havitûnam)

معادل پ‍ و پا دارم (از مصدر داشتن)

𐭠𐭭𐭣𐭫𐭰 (پ‍ اندرز andarz ،

---

بدان دیدار خرسندی نمودش
فروبی خشت اندوهان نمودش
صفحه ۱٦۲ ویس ورامین
مگن ماها بتخت خویش بنشسته
بدین کن دادبردان باش خرسند
صفحه ۱٦۹ ویس ورامین چاپ
مینوی

(په خوار khvâr) یا

خوار (= آسان)

مگر بسندی این رزمه گفتار

که بر چشم کسان نزد کسان **خوار**(۱)

(په خواستک khvâstak)

خواسته (= مال و دارایی)

(په اوهرمزد ôhrmazd)

این کلمه در فارسی باستان ahuramazdâ(h) و در اوستا اهورمزدا ahûra mazda است که مرکب از دو جزء میباشد جزء اول بمعنی سرور و بزرگ و جزء دوم بمعنی دانا و هوشیار است و معنی ترکیبی آن «سرور دانا» میباشد

اهورمزدا غالبا در گاتها جدا و در سایر اجزاء اوستا جز در چند نمونه هردو کلمه باهم ذکر میشود

در فارسی باستان نیز جز در کتیبهٔ خشایارشاه واقع در فارس، همه جا این دو کلمه باهم ذکر شده

(۱) صفحه ۱٦۹ ویس و رامین چاپ مجتبی مینوی (تهران ۱۳۱٤)

این نام در زبان فارسی باشکال «هرمز hormoz»، «هرمزد hormozd»، «هرمس hormos»، «هرمست hormost»، «اورمز ûrmoz»، «اورمزد ûrmozd»، «اورمز ûrmaz»، «اورمزد ûrmazd»، «هورمز hûrmoz» و «هورمزد hûrmozd» برای فرشتهٔ موکل بر تدبیر امور و مصالح روز هرمز و ستارهٔ مشتری و روز اول از هر ماه شمسی بکار رفته است (ر. ک. فرهنگها)

(په خوتای khvatây)

خدا، خدای، کلمات «خدا»، خداوند، خداوندگار، «خداوندگار»، «کدخدا»، «دهخدا» نیز از ترکیبات و اشکال دیگر این کلمه است

این کلمه در لهجه های کردی باشکال «خوا khva» (۱) و «خلا khola» (۲) و «خدا khodâ» (۳)

(۱) در لهجهٔ کرمانجی و کرمانشاهی

(۲) بلهجهٔ کردی درلهجهٔ کرمانجی و کرمانجی مکری

(۳) درلهجهٔ اورامی

(پہ هیم hīm، خیم khīm

خوی

عین این کلمه در فارسی در حرف دوم کلمهٔ «دژخیم» باقی مانده

مگر دژخیم ویسه دژ پسندست
که مارا اینچنین در غم فگندست (۱)

دژخیم اساسا بمعنی «بدخوی» است و اصطلاحا «مرغضب» را نیز گفته اند، حرف اول این کلمه یعنی «دژ» بمعنی «بد» و «ضد» است که در کلمات دژخی، دژخیم، دژپسند، دژآهنگ دژرو، دژرام، دژکام و بشکل «دش» در کلمات دشنام، دشمن، دشوار (= دشخوار) و بشکل «در» و «دور» در کلمات «درد» (۲) و «دورخ» نیز وجود دارد

( پہ : ایوپ aiyap) یا

(ه ادین adın + ش

پهلوی) معادل پہ ادکش adhakash

---

(۱) صفحهٔ ۵۲ ویس ورامین چاپ مجتبی مینوی (تهران ۱۳۱٤)

(۲) حرف دوم کلمهٔ درد از ریشهٔ da بمعنی دادن و بخشیدن وعطا کردن است

آنگاه اورا

(پہ ادوین advīn، ادوین adhivin، آیین (âinin) عین این کلمه در زبان فارسی «آیین» است

= ب

(پہ باهر bâh، بهر bahr) یا بهر، بهره

(پہ برشنوم barshnûm

نوعی تطهیر

(ه برا brâ) ، معادل

پہ به be) اما، ولی

(پہ بوت bût) بود

(۱) (پہ بوجك bûjak

نجات، رستگاری

---

(۱) این کلمه درمتن چاپ خدایار به «بره» ترجمه شده و در پازندی که خود بر آن نوشته آنرا «برك»

بقیه درصفحهٔ بعد

این کلمه در پهلوی بیشتر بمعنی «اندازه» و «معیاس» آمده است و معانی دیگر فارسی آن نیز از همین معنی مشتق است بمعنی اندازه نگه‌داشتن و مقیاس داشتن یا بتعبیر دیگر شرط و عهد

کلمات پهلوی پتمان، پتوسدن، پتراستن، پتکر، پتوند، پتکار، در زبان فارسی تبدیل به پیمان، پیوسته، پیراستن، پیکر، پیوند، پیکار شده است یعنی «ت» در این کلمات به «ی» مبدل شده است

این تاها باغلب احتمال در زبان پهلوی دارای تلفظی قریب به «د» بوده که بعدها کم کم به «ی» تبدیل شده است نظیر اینگونه تاء ها در لهجه‌های کردی و اورامانی فراوان است که دارای تلفظی شبیه بتاء می‌باشند و برای کسانیکه آشنا بزبان نباشند تمیز دال و تاء در بعض کلمه ها دشوار است و در حقیقت تلفظ آنها آمیخته ایست از صداهای «د» و «د» و «ی» که با حرف «ت» در مخرج نیز قریب است

[Pahlavi] ( په فرجفت farjaft ) فرجام یافت

[Pahlavi] ( په فرمان farmân ) فرمان

[Pahlavi] ( په فراز farâz' ، فراز farâz ) فراز ( = روی ، بالا )

این کلمه در زبان فارسی از اضداد است و بمعنی «باز» و «بسته» و «نزدیك» و «بالا» میباشد (رك بفرهنگها)

[Pahlavi] ( په پوهل pôhl ) پول (۱) ، پل

دو کردی سوی و هردو از بو بدرود
چه ایشان و چه پولی زان سوی رود (۲)

این کلمه در کردی (۳) بشکل

---

(۱) کلمهٔ پوهل پهلوی و پول فارسی هردو با واو مجهول تلفظ میشده اند که فعلا در زبان فارسی واو آن حذف شده و بشکل «پل pol» مستعمل است

(۲) ویس ورامین صفحهٔ ۱۴۱ چاپ مجتبی مینوی

(۳) در لهجهٔ کرمانجی مکری و در لهجهٔ عشایر اطراف ساوجبلاغ مکری

این کلمه از ریشهٔ اوستایی «بوخ bûj» مشتق است که در پهلوی اشکال «بوختن bûkhtın» (مصدر) و «بوختاریه bûkhtârıh» و «بوختار bûkhtâr» و در پارسی «بختن bokhtan» از همین ریشه وجود دارد

جزء دوم کلمهٔ «مهبود» که نام یکی از سرداران ساسانی است با همین کلمه ترکیب شده و نیز «سه‌بخت» بمعنی گفتار نیك، کردار نیك، و اندیشهٔ نیك و نیز «وخت اردشیر» که نام شهری بوده که اردشیر بنا کرده است (۲) و در کارنامهٔ اردشیر بابکان ذکر شده است از ترکیبات همین کلمه است

---

مانده از صفحهٔ قبل

نوشته است در متن پهلوی نیز در بارید آنرا «بجه» نوشته بمعنی بره و تنها برابر (turapore) آنرا سنجان ورسنگاری ترجمه کرده که عقیدهٔ نویسنده درست نیست زیرا در پهلوی هر جا این کلمه بمعنی بره آمده است

حرف ا پس از «ك» پهلوی

نوشته شده و بچك یا بزك bacak خوانده شده است bazak

---

(ه بویهوند bavîhûnd)

معادل پهلوی خواهد، خواهد

(پ بیت but) بت،

بوید، باشید

ب، ف، و

(پ پاهرزیت

pahrızt پهریزت، pâhrız'ıt)

پرهیزید

(پ پارك pârak) پا

پاره (= پول، رشوه)

*پاره درلهجهٔ کرمانجی نیز بمعنی رشوه مصطلح است این کلمه از زبان فارسی در زبان ترکی عثمانی و نیز در زبان اردو درهندوستان راه یافته و امروز بهمین معنی مستعمل است

(پ پتمان patmân)

پار پیمان paêmân، یا پیمان (= عهد، شرط)

( ه ل lé ) معادل پهـ و پا
من

(ه لا lâ ) معادل پهـ ، پار
پا یه

( پهـ رات rât ) ، یا راتا
râtâ از مصدر را ( râ = دادن ،
بخشیدن ) یا راد ( = جوانمرد)

رحام می همی بارید سادی
چوار مستی جوانمردی ورادی
فخرالدین گرگانی

«رد rad» بمعنی سرور ودانا و
دلاور از ریشهٔ اوستایی رتو ratû
مشتق است که درزبان فارسی شکل
«رد» وجود دارد

( پهـ راس râs ) یا
راه

( پهـ راست râst ) یا
راست ( = درست ، مستقیم)

(پهـ راستان râstân) یا راستان

( ه لخوار lakhvâr )
معادل پهـ اپاچ apâc
یا باز

( پهـ رای râŷ) یا «رای» ،
«برای» ودرجزء دوم کلمهٔ «چرا»
بمعنی «برای چه»
این کلمه در کردی بشکل «ارا
arâ» ودرحال اضافه بشکل «ارای
arây» نیزوجود دارد

( پهـ رایینشن
râyineshn) یا رای ( = قصد ،
آهنگ )

( ه لتمه letama ،
لتما letamâ ) ، (معادل پهـ ایتر
êtar ) ، یا ایتر ( = اینجا)
این کلمه درپارسی بمعنی «اینك»
و«اکنون» نیز آمده است
( ر ك بفرهنگها)

( پهـ رشن rashn) ،
از رشنو rashnû

«پرد» perd » نیز وجود دارد

( پ پورگاس

( pûrgâs ) پرگاه

( ه پون pûn ، pavan )،

معادل پ پت pat ، پد padh ، په
pa ، ba ، be ، با ...
( درکلمات «بدین» و «بدان» و
«بدو» )

( پ پیش pish ) یا
پیش

- ت

( پ تاخت tâkht ، تخت
یا (takht تخت

( ه تمه tamah ، تما
( tamâ ) ، ( معادل پ اد od )
آمد

( پ توخشاک tûkhshâk ) یار ، یا تخشا tokhshâk
( = کوشا ، ساعی )

( پ توبان tûbân ) ، یا توان

( پ تن tan ) او تو
tanû یا تن

( ه چون cbon ) ،
( معادل پ هر hêr ) مال وچیز .

( پ چیگون cigûn ) یا
چگونه ، چون

( پ چینوت cinvat )
چینود ( = صراط )
این کلمه اشتباها در فرهنگهای فارسی باشکال «جنود» و «چینود» و «چینواد» آمده یعنی حرف «ن» بر «ی» مقدم شده است و در نقل و استنساخ از فرهنگ نویسان دچار خطا شده اند

) = ر ، ل

emrû ، امروز emrûz' در لهجهٔ کرمانشاهی» و شکل « ام am » در کلمهٔ «امرو amrô درلهجهٔ کرمانجی» و شکل «ای ı » در کلمهٔ « ایرو ıro درلهجهٔ کرمانجی شمالی، که همه بمعنی «امروز» هستند،وجود دارد در لهجهٔ کرمانجی وسندجی بشکل « ام am » و «امه ama» بمعنی « این» نیز وجود دارد

= ر

( هـ زك zak)(۱) ، ( معادل به هان hân ) آن

(به زیناوند zinâvand

مسلح ، مجهز

این کلمه مرکب از «زین» (در اوستا زئن zaena ) و سوفیکس «آوند»(۲) که نظیر سوفیکس «مند» است ، میباشد

زئن در اوستا بمعنی سلاح است که در فارسی به « زین » تبدیل شده است وهمانست که برای چهار و یراق اسب بکار میرود و نیز درفارسی «زین افزار» بمعنی آلات جنگ بکار رفته است

زیناوند که در اوستا و کتب پهلوی لقب طهمورث است، بهمین معنی نیز توسط مورخین، و نویسندگان قرون اول اسلامی اشتباها باشکال «زیناوند» و«دیناوند» و «ریناوند»در کتابهای مجمل التواریخ(مؤلف بسال ۵۲۰ هـ) و کتاب حمزهٔ اصفهانی وازهمه اخیرتر در روضة الصفا بدنبال نام طهمورث آمده است ، که در قرائت و کتابت یا نقل آن دچار اشتباه وخطا شده اند

( به زیوندکیه zivandakih) یا زندگی،زندگانی.

= س

( به سپوج ، spûj )

مصدر این کلمه درپهلوی سپوختن spôkhtan است که درفارسی نیز بشکل

(۱) با «ذاك» و «ذالك» عربی معایسه شود

(۲) دراوستا «اونت avant» و «ونت vant»

رشن نام یکی از ایزدان بزرگ
است که غالبا در اوستا بافرشتهٔ مهر
وسروش یکجا ذکر شده است و از
آن در یشتهای مهر وسروش نام برده
شده است روزهای شانزدهم وهفدهم
وهجدهم ماهها نیز بترتیب بنام این سه
ایزد یعنی مهر وسروش ورشن نامیده
شده است این فرشته دراوستا غالبا
با صفت رزیشته razishta بمعنی
راست برودر پهلوی درکتابهای «مینو
خرد» و «ارداویرافنامه» و «ائوگمدئچا»
باصفت «راست» و «رزیستك razistak
= راست» ذکر شده است

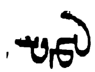
رشن چنانکه از کتب پهلوی بر-
میآید در روز رستاخیز بداوری و
محاکمهٔ اعمال انسانی میپردازد و با
ترازویی اعمال نیك وبد رامیسنجد(۱)
واصلا کلمهٔ رشنو اوستایی یا رشن
پهلوی از ریشهٔ « رز raz » مشتق
است که بمعنی آراستن ومرتب کردن
است کلمات « آراستن » ، «رژه، رجه
= صف» ، «رسمن rasman = رزم
و «رسته = بمعنی صف» همه از
این ریشه مشتق میباشد

 ( په روبان rûbân ) یا
روان.

 ( په رنج ranj ) یا رنج
( = زحمت ، محنت )

رنج درفارسی بمعنی آزردگی و
خشم وغضب وبیماری ورنگ نیز آمده
است وکلمات «رنجه» ، «رنجیدن» ،
«رنجور» ، «رنجمر» و «رنج باریك
= کنایه از بیماری دق » از ترکیبات
این کلمه درزبان فارسی است

 ( ه لوین lavin ، له‌عیر ) ،
( معادل په پیس pish ) پیش ،
برد

 ( په ریمنه rimanih )
یا ریمی ( = پلیدی)

 ( ه لدنا ledanâ ، لدنا
( ledhanâ ) ، ( معادل په ایم im )
یا این، ام (درکلمات امروز ، امشب ،
امسال )

درکردی نیز بشکل «ایم im »
درکلمهٔ «امرو imrô» درلهجهٔ کرمانجی»
وبشکل «ام em » درکلمات « امرو

(۱) ر ك به جلد اول یشتها
تالیف آقای پورداود

( ه شلم shalam ، شرم
sharam ) (۱) معادل پهـ دروت
drût یا درود

و = ك

(پهـ کار kâr ) یا کار

(ه کبد kbad،kebad)،
( معادل پهـ وس vas ) یا بس ،
بسیار ، بسی

( ه کلا kolâ ) (۲) معادل
پهـ ، یا هر

( پهـ کواتان
kavâtân) یا قبادان (= پسر قباد)
«ان» در پهلوی علامت نسبت است
چنانکه بابکان بمعنی پسر بابك یا
منسوب به بابك وهرمزان بمعنی پسر
هرمز وفیروزان بمعنی پسر فیروز است،
نظیر پور و پسر درفارسی وابن درعربی
در زبان ارمنی این سوفیکس
بشکل «یان yân» در آخر اسامی هنوز

(۱) عربی سلم ، سلام.
(۲) عربی کل

باقیمانده و زنده است

( پهـ کرفك karfak ) یا
کرفه (= ثواب ، حسنه)

( پهـ کرت kart اسم
مفعول وسوم شخص مفرد ازفعل ماضی)
یا کرده ، کرد

( پهـ کرتن kartan ) یا
کردن

( پهـ کونشن kûneshn)یا
کنش (= کار، عمل، فعل) (۱)

= م

( پهـ مت mat اسم مفعول
وسوم شخص مفرد ازفعل ماضی از مصدر
متن matan ) یا آمده، آمد

( پهـ متر metr) درفارسی
باستان و اوستا میثر mithra ، در

(۱) بیارید این پلید بد کنش را
بلایه کند پیر سگ منش را
فخرالدین گرگانی

سپوختن spûkhtanوجود دارد این کلمه از اضداد است ویکی از معانی آن «بیرون از چیزی برآوردن» است در بند ۱۰ این اندرزنامه کلمهٔ سپوخ که بصورت اسمی بکار رفته‌است بهمین‌معنی است سپوخ گر spûjgar در پهلوی و سپورکار spûzkâr در فارسی بمعنی کسیکه در کارها تاخیر کند وکار را پس‌اندازد ، آمده است ودر بند ٦ این اندرزنامه کلمهٔ سپوخ

« بهمین معنی ، یعنی «تاخیر» نیز بکار رفته است

( په ستبر (stapr)یا ستبر ، سطبر

( په ستوبینیتن (stûbinitan) یا ستوهیدن (= ستوه آوردن ، عاجز کردن)

(په سر (sar) یا سر (= رأس)

(ه سگیتونیت (sagitûnit) معادل په رویت یا رویذ

= ش

( په شایه (shâtih یا شادی

( په شایست (shâyat)یا شاید از مصدر شایستن

(ه شیکند shebikond از مصدر شکستن) ، (معادل په هلنت helant ) یا هلند از مصدر هشتن

( په شکفت (shekaft یا شکفت ، شگفت ( = عجیب ، بعجب )

( په شکوه (shkûh یا شکوه

این کلمه در ارمنی نیز بشکل «شوک shûk» باقی‌مانده است

(ه ما mâ ضمیر

پهلوی) معادل ... جیم، جم

حه اه

(ه من men معادل ... هج

az' ، ac ، hac

... اج aj ... در لهجهٔ لکی

az' ...

(ه مو menû ) معادل

... کی ki 'kê که

(ه مه menu ... س

ضمیر پهلوی) معادل ... کیش kish

kêsh

... کس ( = که اس ، گهاوارا)

پیکروره مرادی **کش** برای

حه ساند ... سگ جاودانی

... آنان گرگانی

(ه مده madam ، وده

qadam) معادل ... apar ار

اور avar یا ... abar (۱)، بر

(... مینش minesh )

منس ، منس از ریشهٔ من man (۲)

معنی اندیشیدن که در سانسکریت به

شکل منو manvu وجود دارد

( ... مینوی minûy )

روحانی و معنوی، بهشتی

از ریشهٔ من که در کلمه منش ،

دارای اشاره شد

در فارسی نیز کلمهٔ مینو بمعنی

بهشت و جنت آمده است

... [ده ... رس

گاهی ...

... (û ... و ...

---

(۱) اثر ساه کرد آورین و برون

ره سیشتان را ... بسیجید ...

شاهنامه صفحه ۱۱۳۹ چاپ بروخیم

(طهران ۱۳۱۳)

(۲) کلمهٔ «من» در فرهنگهای

فارسی بمعنی «دل و قلب» نیز آمده

است

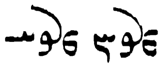
سنسکریت میترا mitra ، با مهر mehr از ریشهٔ میث mith است فروغ وروشنائی و بنامهای پارسی و ... نام روز شانزدهم از هرماه شمسی ، نام ماه هفتم از سال، و نام گیاهی که بعربی آنرا اصروح الصنم وبپارسی مهرگیاه ، و استرنگ، و «مردم گیاه» گویند، محبت و شفقت، فرشتهٔ ایزدی که بر سر جسر و عالم ... کنند، و ... (رك فرهنگها)

در اوستا یکی از ایزدها بشمار میرود اختصاص نامه است ودر نوشته‌های پهلوی از آن جمله درهمین کتاب اندرز خسرو قبادان ودر کتاب ارداویرافنامه آمده مهر در روز بازپسین بهمراهی ... سروش و رشن بر سر پل چینود ایستاده داوری ومجازات میدارند و روان نیکان وبدکاران را از دست ... و روان پاکان ... ببهشت میرسند

 ( ... ) (martumân)

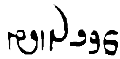
با مردمان

از ریشه مر mr بمعنی فنا شدن ومردن که ... کلمات فارسی مرگ، مرد، مردن، مردم و کلمات اوستایی مسه masha و مرته mareta بمعنی مرد و مرده ومردنی و کلمه فارسی باستان مرتیا martiyâ بمعنی مرد ومردم از همین ریشه است (۱)

 ( ه ملکان ملکا

( malkân malka) معادل ...

شاهان شاه ، شاهنشاه ، شاهنشاه

 ( ه مکبلونیت ،

(maqbalûnit makbalûnit) مقبلونت

معادل پهلوی patêgrift پذیرفت از مصدر patgriftan پتگرفتن یا پذیرفتن [پذیرفتن] ... پذیرفت از مصدر پذیرفتن

 ( ه ما mâ) معادل پهلوی ... چی ، چه

(۱) کلمه مرگ دراوستا بشکل مهرکه mahrka وجود داردوازهمین ریشه است mahrkûshâ کلمه اوستایی مهرکوشا بمعنی طوفانی که جهان را ویران خواهد ساخت و کلمهٔ پهلوی ملکوش malkûsh و ملکوسان malkûsân [در کتاب پهلوی مینوخرد] بمعنی دیو وحشتناکی که در پایان هزارهٔ هوشیدر جهان را نابود سازد

( په وستاریه

(vastârıh) یا بسی ( = بس کردن)
از ریشهٔ وس vas ، ازهمین ریشه در
فارسی کلمات بس ، بسنده ، بسندیدن
( = کفایت کردن) وجود دارد

(nekrit نکیریت په

یا نکرید از مصدر نکریستن

( په وناس vonâs) یا

گناه

« جناح » عربی نیز معرب همین
کلمه است

( ه اد ، عد ، od ، òd) ،

( معادل په تاک tâk ) یا تا

( په ویهان vihân )

یا بهان (= جوان ، مردمانه)

(په نیوخشیتار

(nyûkhshhıtâr) یا نیوشا (= شنوا)
ازمصدر نیوشیدن بمعنی گوش دادن

« نغوشا» نیز که نام یکی از درجات
مذهب مانی است و بمعنی « سامع »
میباشد ازهمین ریشه است که در فرهنگها
باشکال « نغوشا» و« نغوشاك » و « نغوك»
بفتح و کسر اول آمده است و آنرا
اشتباها بمعنی آتش پرست و گبر ومغ
وصابئی آورده اند

( په نیوکیه

(névakıh) یا نیکی

( په ویرایش

(vırâyeshn) یا پیرایش

و = ب ، ح ، د، ذ، ر، گ، ی

( په ی i ) این حرف در
پهلوی علامت اضافه است که درزبان
فارسی بکسره تبدیل یافته است ودر
حقیقت نوعی « ای ، » کوتاه بوده که
امروز نیز در بعض لهجه های محلی
هنوز وجود دارد
در بعضی جاها نیز این حرف
علامت « » بوده است وهمچنین گاهی
این حرف درمیان جملات پهلوی زائد

( ه عبدونیت àbıdûnıt، و بدونیت valıdûnıt) معادل په کنیت، کنید یا کنید، کنید

(ه عبدونیت àhıdûnıt) معادل په گرید، گرید یا گرید، گرید

( ه عبدونه،عبدونای àbıdûnây) معادل په کن

(په وانگ vâng) یا بانگ (= فریاد وآواز بلند)

( په وتارتن vetârtan) یا گذشتن (= عبور کردن)
گدار در زبان فارسی بمعنی جایی از رودخانه که آب آن کم باشد واز آن بتوان گذشت که در پهلوی بشکل وتار vetâr وجود دارد ، نیز از همین ریشه است

(ه نفشه nafshah ، نفشا nafshâ) معادل په ، یا خود، خویش

( ه عل، ول ) ، ( معادل په او o) به ، سوی

( په ورزشنیه varz'eshnıh) یا ورزی

( په ورزیکریه varz'ıkarıh، ورزیگریه varz'ıgarıh ورزیکریه varzıkarıh) یا ؟ورزیگری ، ورزی

(ه ورلونتن vazalûntan، عزلونتن àzalûntan ) معادل په شوتن ، شتن shotan یا شدن ( = رفتن)

(ه ورلونیت vazalûnıt، عزلونیت àzalûnıt) معادل په شوت shavet یا شود ( = رود )

(په نزدیکتر nazdıktar ) یا نزدیکتر

(پ: داناکان dânâkân) یا دانایان

(ه یهنجلونیت yahenjlûnît از مصدر یهنجلونتن که معادل پهلوی آن اپورتن apûrtan بمعنی غارت کردن و تاراج کردن است) غارت میکنید، میبرید

(ه یهوونات yahvûnât) معادل پ: بوات bûât یا باد [که بواد] (صیغهٔ دعائی از مصدر بودن)

(ه یهوونت yahvûnt) معادل پ: بوت bût یا بود

(ه یهوونتن yahvûntan) معادل پ: بوتن bûtan یا بودن

(ه یهوونه yahvûnih) معادل پ: باش bâsh یا باش (امر از مصدر بودن)

(ه یهوونیت yahvûnît) معادل پ: بیت bit یا بوید (= باشید)

(ه این کلمه که معنی فارسی آن «دیروز» است باشکال گت ماهیر gat - maher و دت‌مخر det-mâkhar و گت‌مخر gat-makhar خوانده شده است معادل پهلوی آن معمولا باید دیك روج یا دیروج باشد ر را دیك dik یا دیگ dig در پهلوی بمعنی روز گذشته است و در فارسی نیز در برخی جاها «دی di» و «دیگ dig» هردو وجود دارد
«دی» در زبان فارسی بتنهائی وهمچنین بر سر کلمات دیروز، دیشب، دینه (= دیروزی) مستعمل است

(پ: دروت drût) یا درود

(پ: دروت‌اومند drûtawmand دروت + سوفیکس اومند که در فارسی تبدیل به «مند» شده است) یا درودمند

(پ: گروسمانیك

و دارای معنی روشنی نیست و گویا
کوتاه شدهٔ کلمه‌ی پهلوی با هزوارش
بوده که امروز از آن آگاهی درستی
نداریم

( ه نهبونت vahbûnt )
(۱) معادل به دات dât یا داد از
مصدر دادن

( پ دات dât ) یا داد
از مصدر دادن

( پ داتوبر dâtûbar )
[ دات dât + سوفکس اوبر ûbar
که در فارسی به ور var و اور ûr بدل
یافته است مانند داور ( = حقی
یافتهٔ دادور ) ، دانشور ، رنجور ،
مزدور ، گنجور ]

( پ گاس gâs ) یا گاه
( = تخت واورنگ ، وقت ، هنگام )
گاه بمعنی تخت و اورنگ در زبان
ارمنی نیز مستعمل است

( پ دهشن daheshn ، داشن dâshan ) یا ، دهشن ، دهش ،
داشن

بدین رنج و بدین گفتار نیکو
مرا داشن دهاد ایزد به مینو
که من داشن ندارم در خور تو
وگر جان بر فشانم بر سر تو
توی جسم مرا خورشید روشن
مرا دیدار تو باشد بس داشن(۱)

ریشهٔ این کلمه در فارسی باستان
واوستا دا dâ بمعنی دادن و بخشیدن
وعطا کردن است

( ه نهشونن vahsenon )
معادل به دار dâr از مصدر داشتن

( ه نهشنیت
vahsenonit) معادل به دارت یا
دارند

( پ گام gâm ) یا گام
( = قدم )

( پ جان jân ) یا جان

(۱) عربی وهب

(۱) ویس ورامین چاپ طهران ۱۳۱۴
ص ۱۵۱

(پ: یوتاك yûtâk) یا
جدا.

(پ: دور dûr) یا دور

(پ: دوشارم
(dôshâram) شادی و خوشحالی

(پ: دوشخواریه
(dûshkhvârih) یا دشواری [ دش
« = بدوضد» + خواری « = آسانی»]

(ه: یوم yôm) معادل پ:
روچ rôc
کلمهٔ «رچ rôc» یا «رژ rôz'»
پهلوی در اوستا رئوچو raoco ودر
پارسی باستان روچه raaca ودر
فارسی روز rûz ودر کردی باشکال
«رو rû درلهجهٔ اورامانی» و «روژ
rûz' درلهجهٔ کرمانشاهی» و «روژ
roz'، روژ rôz' درلهجهٔ کرمانجی»
وجود دارد (۱)

(۱) ارمنی «ار or»

(ه: دنا dhenâ، دنه
(dhenah) معادل پ: این in،
ên یا این

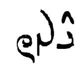
(ه: دنا dhenâ + چ
پهلوی) معادل پ: اینچ inc یا
این‌نیز
کلمهٔ «چ» در آخر کلمات معنی
«نیز» و «هم» میداده است که امروز
در زبان فارسی وجود ندارد وتنها در
لهجهٔ اورامانی بشکل یچ ic ودردیگر
لهجه‌های کردی بشکل «یش ish» در
آخر کلمات وجود دارد که عیناً همین معنی
را میدهد مانند «منیش men-ish» و
«منیچ men-ic» بمعنی «منهم، من نیز»

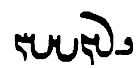
(پ: یوتریه yûtarih)
ضدی، ضدیت، جدایی

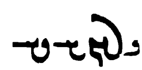
(پ: گیتای gitây،
گیتا gitâ) یا گیتی

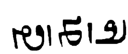
(پ: یزدان yazdân) یا
یزدان

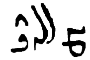
garûtmânık ) گررمانی
گررمان در اوستا گرونمانه garonmâna و بمعنی عرش وجایگاه ستایش که مقصود از بلند ترین طبقه آسمان است،میباشد
گررمان دراشعار وادبیات فارسی بدین معنی بسیار بکاررفته است ( ر ك بفرهنگها) گرونمانیك آسمانی، عرشی

 ( پ دروج drûj ) دیو
دروغ کلمهٔ دروغ نیز ازهمین ریشه است
در اوستا نیز دروج drûj بمعنی دیو دروغ و در گاتها dregvant بمعنی دروغزن دروغگو مکرر آمده است

 ( پ دریوشان
daryôshân ) یا درویشان
کلمات «دریوره» و«دریوزگی» با «درویش» از یك ریشه است

 ( پ دریوشیه
daryôshıh) یا درویشی

 ( پ یکویمونیت yakûymûnıt
yaqûvmûnıt ) معادل پ استیت estıt یا استید ، ایستد

 ( پ یملوند
yemalelond) معادل پ گوبند gobandan از مصدر گبیتن gobıtan (گپ در فارسی ودرلهجه های محلی ازهمین ریشه است) یا گویند gûyand از مصدر گفتن

 ( پ زمان zamân ، دمان
damân ) در فارسی نیز این کلمه هم بشکل «زمان» وهم بشکل «دمان» بمعنی وقت وهنگام استعمال شده است

 ( پ گوفت gûft ) یا
گفت ازمصدر گفتن

 ( پ گوفتاران
gûftârân )یا گویندگان
در زبان فارسی «گفتار» تنها بحالت اسم مفعولی مستعمل است ولی در زبان پهلوی این کلمه مانند کلمات «پرستار» و«خریدار» فارسی بحالت اسم فاعلی نیز مستعمل است

# نسخه بدلها و توضیحات:

متن پهلوی نسخهٔ حاضر که از روی نسخ چاپی دستور جاماسب جی
. منوچهرجی جاماسب آسانا و دستور خدایار شهریار ایرانی و ترانسکریپسن
ترا پر چاپ شده است با سایر نسخ موجوده دارای جزئی اختلافاتیست که
طبعا در معانی و ترجمهٔ متن مؤثر خواهد بود ولی بهچنانکه در مضامین این
اندرزنامه تولید ضد و نقیض یا اختلافات کلی کند

در اینجا عنوان تکملهوافادهٔ موضوع، کلیهٔ اشکال مهم لغات نسخههای
دیگر که برای اطلاع محققین ودانشمندان لازم مینمود ، آورده شد و
کوشش شد علاوه برمزایایی که چاپ حاضر دارا خواهد بود نسخهٔ حاضر
محققین وعلاقمندان را ازداشتن نسخه های دیگر بی نیاز ندارد و ضمنا
درباره بعض کلمات بتوضیحات چندی که ذکر آنرا درهمین فصل لازم میدید
اشاره کرد

P نشانهٔ نسخهٔ چاپی دستور پشوتن جی و T نشانهٔ ترانسکریپسن
ترا پر است سایر علامات ذیل غیاراز روی متون پهلوی چاپ دستور جاماسب جی،
که علامات نسخ موجوده خطی دیگری است که در آن چاپ بکار رفته ، نقل
شده است

JJ مجموعهٔ خطی، بخط دستور جمشید جی جاماسپ جی پسر آساجی که
درقرن نوساری در روز تیر ماه شهریور ۱۱۳۶ یزدگردی برابر ۱۱۸۰
هجری نوشته است ، متعلق بکتابخانهٔ مانک جی لیمجی هاتریا
(Mânekjî Lîmji Hâtariâ) که فعلا درتحت اختیار پارسیان بمبئی
است

JU مجموعهٔ خطی ، بخط موبد جاماسپ جی مانک جی اونوالا
(Môbad Jamaspji Manekji Unvala) از اهل نوساری که شامل
نسخ پرنهای قدیمی اوستایی بزبان پهلوی است ، متعلق به ارواد مانک جی
رستم جی اونوالا (Ervad Manekji Rustamji Unvala) که بعقیدهٔ
وی زمان استنساخ این نسخه خیلی قدیم نیست .

MK مجموعهٔ خطی متعلق بدستور کیخسرو جاماسپ جی آسانا که در سال

(پہ کیہان gêhân) یا
جہان ، کیہان

( پہ کیہانیکان
gêhânıkân) یا جہانیان ، کیہانیان
( = مردم جہان)

( ھ یدرونیت yadrûnıt)
معادل پہ بریت bant یا برید از
مصدر بردن

( پہ یزشن yaz'eshn)
از ریشهٔ اوستایی یز yaz بمعنی ستودن
وستایش کردن وعبادت کردن ونثار
آوردن

مصدر این کلمه در پهلوی یشتن
ishtan معادل کلمات «ایزد» ،
«یزدان» ، «یشت» ، «جشن» ، «یشتن»
و «یزشن» همه از یك ریشه اند

( ھ یده yadah ، یدا
yadâ ) معادل پہ ، یا دست

( ھ گده gadah
یا گدا gadâ + سوفکس پهلوی
اومند ûmand یا اومند awmand)
معادل پہ خوره اومند khvarra-ûmand
یا فرهمند فرمند (= دارای شکوه
وجلال)

( ھ بن bin ، bayn
معادل پہ اندر andar او انتر antare
لاتین inter
یا اندر ، در

( ھ دینا dınâ ) معادل پہ
داستان dâtestân ( = قانون وحکم)

---

س = ۳

ب۱ — س ۱۱ـ کلمهٔ آخر nadıktar در JU ، TD بجای nazdıktar

یعنی واو بدحرف راء پهلوی در این کلمه میباشد

ب۱ـ س۱۲ـ ك٦ حرف اول کلمهٔ در P بجای و با حرف

ی شروع شده است

ب ۱ـ س۱۵ در P بجای

ب۱ـ س۱٦ـ ك٤ کلمهٔ هزوارش shapırân که معادل پهلوی آن همان

ویهان vıhân چاپ حاصر است در P

ب۱ـ س ۱۷ کلمهٔ آخر P فاقد حرف ب میباشد

ب۱ـس۱۸ و۱۹ درMKمقدم بر yadâ ودر JJ کلمهٔ هزوارش

یدا yadâ پس از کلمهٔ هزوارش lâ واقع شده است

ب۲ـ س ۱ P پس از حرف« ی ا » پهلوی را اضافه

دارد

ب۲ـ س۲ـ ك ٦ وسط در P ، JU ، TD بجای واسط

ب۲ـ س ۳ در P بدل از کلمهٔ حرف ا بیرواقع شده است

۱۳۲۲ میلادی بتوسط موبد ایرانی مهراوان کیخسرو نوشته شده است
TD مجموعه و یادداشتهاییست قدیمی که استنساخ کنندهٔ آن
معلوم نیست (ر ك به Pahlavi Texts چاپ جاماسپ آسانا)

☆☆☆

درسر کتاب قبل از نام کتاب این جمله که گویا الحاقیست نیز وجود دارد .

(۱) Pavan sham i yazdân datak nêvak

(۱) Pavan sham i yazat û dâtâr ôhrmazd در JU ، TD

ب ۱ـ ك۲ (۲) yemaleloLin در JJ بجای yemalelond « [illegible] »

ب ۱ـ س۲ـ ك ۲ [illegible] در JU ، TD بجای bayn .

ب ۱ـ س۲ـ ك٤ [illegible] در JJ بجای [illegible]

ب ۱ ـ س۳ـ ك ٦ کلمه [illegible] در JJ ، MK فاقد حرف سوم میباشد

ب ۱ـ س ۳ـ ك ۹ کلمهٔ هروارش bayn که درپهلوی اندر andar تلفظ میشده ودر آخر آن [illegible] در JJ ، MK بجای [illegible]

ب ۱ـ س۷ ـ ك۵ ( ه kâlâ ) در P بجای vâng [illegible]

ب ۱ـ س ۱۰ـ ك۲ menû در TD ، P بجای amat همچنین در JJ
ب ۷ ـ س ٤ ـ کلمهٔ آخر

ب ۱ـ س۱۱ـ ك ٤ [illegible] در P بجای [illegible]

---

(۱) [illegible] pat nâm-i
(۲) ب مد س سطر ك کلمه

ب ۶ - س ۳ - ك ۵ [illegible] در JU بجای âbıdûnit همچنین ب ۹-

س ۲- ك ۲ در JU ، Jj بجای [illegible]

ب ۶ - س ۴- ك ۵ در P پیش از [illegible] حرف « ا » نیز واقع شده است.

ب ۷- س ۱- کلمهٔ آخر در P پس از کلمهٔ [illegible] حرف «ی» «i» پهلوی
که علامت اضافه است ، نیز وجود دارد

ب ۷ - س ۲- ك ۷ در P حرف « ا » بآخر کلمهٔ «راست râst» بچسبیده
وبصورت حرف اضافه که در فارسی «و» میباشد، درآمده است

ب ۷- س ۳- ك ۵ دروج drûj [illegible] در P بجای دروت dıût
د « [illegible] »

ب ۷- س ۴- ك ۴ û tan rûbân در P بجای û tan û rûbân

ب ۷- س ۵ [illegible] در P بجای [illegible] [illegible]

ب ۷ - س ۵ - کلمهٔ آخر canpat یا canıpat در JJ، MK بجای cınvat
[illegible]

ب ۸- س ۱- ك ۴ گروثمان grûtmân در JU، TD، P بجای گروتمانیك
« grûtmânık [illegible] »

ب ۹- س ۲- ك ۲ âbiuûnand یا vabıdûnand در TD بجای کلمهٔ
موجود در متن حاضر

ب ۹ - س ۲ - ك ۵ [illegible] در P بجای [illegible]

ب۳ ـ کلمهٔ اول در JJ ، MK حرف و دنبالهٔ چسبیده است

واین کلمه آیینك âynınak یا ادوینك advınak خوانده میشود بمعنی آیین

ب ۳ ـ س ۲ kâr-ı dınâk در P بجای kâr û dınâ

ب۳ـ س ۳ـ کلمهٔ ۱و۲ P ماند ا «û râst» میباشد

ب۳ ـ س۳ ـ ك ٥ در P دردنبالهٔ کلمه بلافاصله ا چسبیده

است

ب۳ـ کلمهٔ آخر در P بجای

ب٤ـ ك۲ درP پس از کلمهٔ حرف«ای ا» پهلوی که

علامت اضافه است ، واقع شده است

ب٤ـس۲ـ ك ۲ ı andarc یا ı andarz در P بجای andaıc یا
andaı z

ب٤ـ س۲ـ ك ۳ حرف سوم که همان «ح» پهلوی

است در P با حرف «ا» پهلوی است

ب٤ـ کلمهٔ آخر و ب۷ـ س٤ـ ك ۲ درP بجای

همچنین در ب۹ـس۲ بجای کلمهٔ دوم

ب٦ ـ س۲ـ ك۳ وستار vastâr در JJ ، MK بجای وستاریه vastârıh

« »

ب ۱۲ـ س ۵ـ کلمهٔ آخر همزیوشنیه hamziveshnih در P بجای

ب ۱۲ـ س ۶ ـ ك ۲ P حرف « ا » را قبل از اضافه دارد
در ترانسکریپسیون برابر ayûp بجای کلمهٔ ایوك
ب ۱۲ـ س آخر ـ ك آخر virâyeshn-i hûm در P بجای virâyeshn hûm
« »

ب ۱۳ـ س ۱ـ ك ۵ ملکاآن malkâân در JU ، TD ، P بجای ملکان malkân

ب ۱۳ ـ س ۲ ـ کلمهٔ آخر در P بجای

در P سطر آخر این اندرزنامه، یعنی جملهٔ farjaft pavan sharam û shâtih وجود ندارد ودر JU ، TD علاوه براین جمله ، جملهٔ û râmneshn khûp i نیز آورده شده است

***

این کلمه چنانکه در فرهنگ این کتاب بدان اشاره شده‌است هزوارش ومعادل پهلوی آن « ایت » میباشد ودرهمه جا به hanâ ترانسکریپسیون شده است در کتاب دستور پهلوی دینی محمد این کلمه « آنا ânа » ومعنی « آن » خوانده شده است که آن نیز صحیح بنظر میرسد

(۱) این کلمه در بند اول سطر سوم متن پهلوی حاضر با یاء مجهول ومعنی « بود = شود » ودرآخر بند سوم و در وسط بند پنجم با یاء معروف ومعنی « بوید = شوید » میباشد

(۱) ر ك به ستون دوم صفحهٔ ۳۰ فرهنگ این کتاب

ب ۹ – س ۲ – ک ٦ cigon در JJ بجای .

ب ۹ – س ۳ – ک ۱ yûtârih ( = javitârih ) در JJ ، MK بجای
yûtarih ( = javitarih ) ودر TD بجای یه h، پهلوی درآخر این کلمه

حرف ق موجود است

ب ۱۰ – س ۱ در P بجای

ب ۱۰ – س ۲ – ک ۱ آسانیه âsânih در TD بجای آسان âsân

« »

ب ۱۰ – س ۲ – ک ٦ بچك bacak یا بجك bajak در P بجای

یعنی P حرف «ا» را فاقد است

ب ۱۰ – س ۳ – کلمه ۲ minûy û در P بجای minûy « »

ب ۱۱ – س ۲ – ک ۷ یاقوت yaitûnt در P بجای mat و

همچنین در سطر دوازدهم س ۲ – کلمهٔ ۷

ب ۱۱ – س ۳ – ک ٦ کلمهٔ هزوارش در P بجای شکل پهلوی

موجود در متن

ب ۱۲ – س ۳ – ک ۱ P قبل از حرف « û = ا» را

نیز اضافه دارد

ب ۱۲ – س ٤ – ک ۱ در P بجای

# فهرست لغات فارسي

## که در این فرهنگ بکار رفته است (۱)



---

(۱) لغات فارسی هم‌ریشه با لغات پهلوی این فرهنگ با حروف درشت‌تر چاپ شده و آنچه با حروف ریز چاپ شده است لغاتی هستند که برای روشن شدن معانی لغات پهلوی بکار رفته است.

[Pahlavi] در آخر سطر ششم از بند اول یعنی «بهید» ودر سطر ۱۴ و ۱۹ از بند اول یعنی «بهد» یعنی درمحل اول با یاء معروف ودر محل دوم وسوم با یاء مجهول میباشد

[Pahlavi] معادل پهلوی این کلمه « باش bâsh » و « باشیه bâshih » هردو میباشد

---

(۱) دراین فصل بواسطهٔ موجود نبودن حروف پهلوی بعضی کلمات باحروف لاتینی چاپ شد



# غلطنامه

| صفحه | ستون | سطر | غلط | صحیح |
|---|---|---|---|---|
| ۹ | — | ۲۳ | petit s | petits |
| ۱۱ | — | ۱۷ | پدر | پسر |
| ۱۱ | — | ۲۶ | chosroses | Chosroses |
| ۱۴ | — | ۱۵ | هراوش | هروارس |
| ۲۰ | — | ۴ | بوم | بوام |
| ۲۰ | — | ۴ | بگیرد | بگرید |
| ۲۲ | ۲ | ۱ | دل | پا |
| ۲۲ | ۲ | ۱۸ | ناوه | ناقه |
| ۲۳ | ۱ | ۶ | پا | دار |
| ۲۵ | ۱ | ۴ | آمورشیه | آمورسیه |
| ۲۶ | ۲ | ۲۳ | دال | لام |
| ۲۷ | ۱ | آخر | پا | پ |
| ۲۷ | ۲ | ۲ | وش | اوش |
| ۲۷ | ۲ | ۱۰ | havitûmestan | havitûnestan |
| ۴۴ | ۱ | آخر | چ | ه |
| ۴۴ | ۲ | ۴ | چ | ه |
| ۵۴ | — | ۵ | میباشرد | میباشد |

## کردی



## ارمنی

PAHLAVI TEXTS

# ANDARZ-I KHOSROW-I KAVATAN

*With translation, notes*

& Vocabulary

*By*

**MoHammad Keyvanpour**

**MOKRI**

The Associated Member of Iranology Society

2559 Madian = 1948

TEHERAN